

# نقدی بر گزارش دشواریهای دیوان خاقانی

علی اکبر باقری خلیلی \*

## چکیده

گزارش دشواریهای دیوان خاقانی، به قلم دکتر میرجلال‌الدین کزازی، از جمله آثاری است که در باره خاقانی‌شناسی به زیور طبع آراسته شد. این مقاله به نقد و بررسی پاره‌ای از ابیات دارای مضامین طبی پرداخته که نگارنده گزارش دشواریهای دیوان خاقانی به شرح و توضیح آنها همّت گماشته است. نویسنده در این مقاله با استناد به منابع و مراجع معتبر طبی و ادبی، در رفع و تکمیل نقصها و کاستیهای کتاب مذکور کوشیده و به تبیین پاره‌ای از ابهامات آن پرداخته است.

## واژه‌های کلیدی

استسقا، بحران، خفقان، زحیر و سرسام.

## مقدمه

گزارش دشواریهای دیوان خاقانی<sup>(۱)</sup>، کتاب بسیار گرانسنگ و ارزنده‌ای است که دکتر میرجلال‌الدین کزازی، محقق فرهیخته و فرزانه عرصه ادب فارسی، درباره خاقانی‌شناسی، به رشته تحریر درآورده است. این کتاب به شرح بیتها و تعبیرهای پیچیده، واژه‌شناسی، نکته‌های ادبی و هنری اختصاص یافته و بسیاری از صور علمی به کار رفته در دیوان چامه‌سرای بزرگ ادب فارسی شرح و تحلیل شده است. پاره‌ای از ابیات شرح‌شده در کتاب مذکور، دارای مضامین طبی‌اند. اگرچه مطالبی که دکتر کزازی در شرح و توضیح این‌گونه ابیات نگاشته، در بسیاری از موارد

رتال جامع علوم انسانی

\* استادیار دانشگاه مازندران.

نقدی بر گزارش دشواریهای دیوان خاقانی ..... ۱۴

عالمانه و گرهگشاست؛ مواردی هم در پرده ابهام مانده که به نظر این نگارنده، شرح و توضیح بیشتر و دقیقتری را می‌طلبد است.

از این رو، این مقاله به نقد و بررسی پاره‌ای از ابیات دارای مضامین طبی که در گزارش دشواریهای دیوان خاقانی نقل شده، پرداخته است.

#### استسقا

دکتر کزازی در کتاب مورد بحث، ابیاتی نقل کرده‌اند که در آنها از استسقا سخن گفته شده؛ بدین قرار:

صفحه ۳۲: چامه ۳، بیت ۶۷:

چو کاسه بازگشاده دهن، ز جوع الکلِب چو کوزه پیش نهاده شکم، زاستسقا

نویسنده پس از تعریف جوع‌الکلب، مرقوم فرموده «استسقا: آب خواستن و تشنگی و باران خواستن؛ و نام مرضی که در آن، شکم روز به روز بزرگتر می‌شود. خاقانی با دو تشبیه آشکار نکوهندگان و رشکبران خویش را، در گرسنگی سیری‌ناپذیر و دهان گشاده و آماده‌شان، به کاسه مانند کرده است؛ و در شکم برآمده و پیش نهاده‌شان که نشانه تشنگی پایان‌ناپذیر است، به کوزه؛ به کاسه‌ای که یکسره دهان است و به کوزه‌ای که همه شکم.»

صفحه ۱۱۷: چامه ۱۵، بیت ۹۵:

به طبل نافه مستسقیان به خورد جراد، به باد روده قولنجیان، به پشک ذباب؛

«... خوردن ملخ مستسقیان، را سودمند بوده است ... ناف، با مجاز جزء و کل، به جای شکم آورده شده است و شکم، با تشبیه رسا، در پربادی و برآمدگی، به طبل مانند گردیده است.»

صفحه ۵۴۶: چامه ۱۱۵، بیت ۵:

خُم صرعدار، آشفته سر، کف بر لب آورده زبر،

و آن خیک مستسقی نگر، در سینه صفا داشته!

«... خیک با استعاره‌ای کنایی بیماری انگاشته شده است که دچار بیماری استسقا است و شکمش ورم کرده است...»

صفحه ۶۳۸: چامه ۱۲۸، بیت ۶۶:

چه باشی مُشکِ سقایان: گهت دق و گه استسقا؟

نثارافشان هر خوان و زکات‌استان هر خانی

«شنونده، با تشبیه استوار، به مُشکِ سقایان مانند شده است و مُشک، با استعاره کنایی، آنگاه که پر است گرفتار استسقا پنداشته آمده است و آنگاه که تهی است گرفتار دق...»

صفحه ۸۳۶: غزل ۳۵۴، بیت ۴:

در کوزه نگر به شکل مستسقی؛ مستسقی را چه راحت از کوزه؟

«کوزه؛ با تشبیه نهان، به مستسقی مانند شده است: کوزه همه شکم است و مستسقیان نیز شکمی برآمده دارند؛ از آن است که بیمارِ آبجوی به کوزه مانند آمده است.»  
برای نقد و بررسی آنچه نقل شده، می‌توان گفت که در آثار ادبی با بنمایه تصویرگری بیماری استسقا، غالباً بیان هنری دو موضوع یا دو وجه شبه مدنظر بوده:

الف. تشنگی و سیرابی ناپذیری مستسقی از آب:

سایر است این مثل که مستسقی نکند رود دجله سیرابش

سعدی، ج ۱، ص ۳۶۸

مستسقی سرچشمه نوش تو بر آتش می‌سوزد و چشمش همه در آب زلال است  
خواجو، ص ۲۲۲، ب ۷

«صحن بساتین و عرصه زمین چون معلول مستسقی، عطشان بود و چون محموم  
محروم، ظمان.»<sup>(۲)</sup>

ب. برآمدگی و ورم شکم با دستاویز قراردادن اقسام مشبّه‌به؛ برای اثبات این مدعا لازم است قبل از ذکر شواهد، در باره انواع استسقا که بنمایه تصویرگری و مضمون آفرینی در این مقوله قرار گرفته، به اختصار سخن گفته شود.

در منابع طب سنتی از سه نوع استسقا یاد شده:

۱- استسقای زقی: زق در لغت، یعنی خیک و مشک شراب؛ و بدین جهت، این نوع استسقا را استسقای خیکی و مشک‌نی نیز خوانده‌اند و در پاره‌ای از متون ادبی، بویژه در اشعار خاقانی، تلویحاً استسقای کوزه‌ای هم نامیده شده است. در اصطلاح «استسقای زقی آن است که شکم پر آب گردد و چون خیک یا مشک بیاماسد.»<sup>(۳)</sup> و پزشکان کهن آن را بدترین نوع استسقا می‌دانسته‌اند.

بنابراین، در آثار ادبی، با دستاویز قراردادن استسقای زقی غالباً ورم و برآمدگی شکم مشبّه را به عنوان وجه شبهه مدنظر داشته‌اند؛ مثلاً:

«خیک بسیاری که با کله پر باد اصحاب غرور دم همسری می‌زد بر آنها بسته،  
سطح آب را به استسقای زقی مبتلا کردند.»<sup>(۴)</sup>  
از این رو، در ابیات:

خُم صرعدار، آشفته سر، کف بر لب آورده زبر؛  
و آن خیک مستسقی نگر، در سینه صفرا داشته!  
چه باشی مُشک سقایان، گهت دق و گه استسقا؟

نثار افشان هر خوان و زکات استان هر خانی

علاوه بر آنچه که دکتر کزازی مرقوم فرمودند، به نظر می‌رسد شاعر در هر دو بیت، استسقای خیکی یا مشک‌نی، و به عبارت دقیقتر، استسقای زقی را در ذهن خویش، پایه تصویرگریهایش قرار داده و بدین ترتیب، میان خیک و مستسقی، و مشک و استسقا، ایهام تناسب وجود دارد. شاعران دیگر هم، چنین مضامینی پرورده‌اند:

ز ترئی خیک استسقا گرفته      شکم چون مُشک در بالا گرفته

خسرونامه، ص ۱۴۷، ب ۳۰۹۸

همه چو خیک منفخ ز رنج استسقا      ز روی زرد، قرین باغرابه زرداب  
فتحعلیخان صبا، ص ۳۳، ب ۷۳۱

بعلاوه، در دو بیت:

چو کاسه باز گشاده دهن، زجوع الکل      چو کوزه پیش نهاده شکم، ز استسقا  
در کوزه نگر به شکل مستسقی      مستسقی را چه راحت از کوزه

نیز احتمالاً خاقانی استسقای زقی را اساس تشبیه‌هایش انگاشته و تسامحاً آن را استسقای کوزه‌ای خوانده؛ از این رو، میان کوزه و شکم، و کوزه و مستسقی، ایهام تناسب نهفته است.

۲- استسقای طبلی: آن است که شکم دارای نفخ همیشگی است و اگر ضربه‌ای روی شکم زده شود، صدایی چون طبل به گوش می‌رسد. این استسقا «چنان باشد که باد در شکم گرد آید و شکم برآماسد و گاه با این باد، آب نیز باشد، لکن باد غالب بود.»<sup>(۵)</sup> در این بیت:

به طبل نافه مستسقیان، به خورد جراد،      به باد روده قولنجیان، به پشک ذباب؛

اگر چه به فرموده دکتر کزازی «... شکم با تشبیه رسا، در پربادی و برآمدگی، به طبل مانند گردیده است»؛ ظاهراً بنیاد آفرینش این تشبیه بر استسقای طبلی نهاده شده؛ و ایهام تناسب میان طبل و مستسقیان مورد نظر شاعر بوده است.

۳- استسقای لحمی یا گوشتی: آن است که در دست و پا و پلکها و بیضه‌ها ورم نرم پدید آید و اندام بی‌حس شود و اگر انگشت بر شکم نهند، جای آن بماند.<sup>(۶)</sup>

عودالصلیب / ام‌الصبیان / ام صبیان / صرع

صفحه ۶۹: چامه ۸، بیت ۴۳:

چو آن عودالصلیب اندر بر طفل صلیب آویزم اندر حلق، عمدا؛

«عودالصلیب: چوب چلیپا نام گیاه فاوانیاست که در برشگاه آن نقشی چلیپاگونه دیده می‌شود. در پزشکی کهن، آویختن پاره‌ای از چوب چلیپا را بر گردن کودکان دیورده و مصروع، برای آنان سودمند می‌دانسته‌اند...»  
صفحه ۵۷۱: چامه ۱۱۸، بیت ۴۹:

کعبه را از خاصیت پنداشته عودالصلیب کز دم ابن‌الله او را ام صبیان آمده  
«... ام صبیان به معنای دیورده‌گی و صرع است... پیشینیان چوب چلیپا (= عودالصلیب) را در درمان دیورده‌گی سودمند می‌دانسته‌اند...»  
صفحه ۸۹۴: قطعه ۲۲۳، بیت ۱۲:

دهر پیر بوالفضول است ام صبیان یافته؛ کز نبات فکر او، عودالصلیبش یافتم

«... ام صبیان، دیورده‌گی و صرع است که آن را با عودالصلیب درمان می‌کرده‌اند...»

توجه به نکات زیر در تکمیل مطالب فوق سودمند خواهد بود:

۱- درباره بیت ۴۳ از چامه ۸ لازم به توضیح است که عودالصلیب گیاهی از تیره دو لپه‌بیهاست که به نام تیره فاوانیاها خوانده می‌شوند. در گذشته جنس نر آن را چون در جوفش خط صلیبی پدیدار بود، عودالصلیب می‌خواندند؛ ولی جنس ماده‌اش را که چنین ویژگی نداشت، فاوانیا می‌نامیدند. بعلاوه، این که آویختن عودالصلیب را به گردن در درمان ام‌الصبیان مؤثر می‌انگاشتند و آن را دافع چشم‌زخم و سحر می‌پنداشتند، به نظر می‌رسد صرفاً باور عامیانه‌ای است که به سبب معتقدان فراوانش، حتی در پاره‌ای از منابع طبی نیز راه یافته است. این شیوه درمانی از آنجا نشأت گرفته که عوام ام‌الصبیان<sup>(۷)</sup> را بیماری کاهنی، مقدس، دیورده‌گی و پریرده‌گی می‌خوانده‌اند؛ ولی پزشکان سنتی نامی، مانند ابن‌سینا و دیگران، این بیماری را ناشی از عوامل طبیعی و عدم تعادل اخلاط چهارگانه بدن می‌دانسته‌اند؛ چنانکه ابن‌سینا آن را سودایی می‌خواند و عده‌ایی

دیگر، صفرای‌اش می‌شناختند.<sup>(۸)</sup> از این رو، در توضیحات بیت مورد بحث، آوردن «پزشکی عوام یا عامیانه» به جای «پزشکی کهن» مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

۲- درباره توضیحات بیت ۴۹ از چامه ۱۱۸ و بیت ۱۲ از قطعه ۲۲۳ لازم به ذکر است که در منابع طب سنتی و متون ادب فارسی غالباً مراد از ام‌الصبيان، صرع کودکان یا صرع کوچک است، ولی منظور از مطلق صرع، صرع بزرگ و مصطلح. در پزشکی جدید نیز دو نوع مذکور، از اقسام چهارگانه صرع شمرده شده: الف) صرع بزرگ، با نام علمی Epilepsy ؛ ب) صرع کوچک ؛ با نام علمی Petitmal ؛ ج) صرع پسیکوموتور ؛ د) صرع اتونومیک.

بنابراین، اگر از «ابن» معنای رایج آن، یعنی بچه یا کودک نرینه به ذهن متبادر گردد، سبب انتساب ام‌صبيان به ابن نیز این است که ام‌صبيان، مخصوص کودکان است. همچنین دهر پیر بوالفضول چون متفکرانه و خردمندانه عمل نمی‌کند، با استعاره کنایی کودکی دیورده و مبتلا به ام‌صبيان پنداشته آمده است، نه «پیری دیورده». به نظر می‌رسد اقتباس چنین معنایی به پندار هنرمندانه شاعر عمق بیشتری می‌بخشد.

#### مفرح اکبر

صفحه ۱۳۴: چامه ۲۱، بیت ۶۲:

بیمارِ دل به خوردِ مزور نمی‌رسد      کو را دوا مفرح اکبر نکوتر است

در توضیح بیت فوق آمده: «... مفرح دارویی بوده است آمیخته و نیروبخش که برای توانمندی دل و جگر آن را می‌آشامیده‌اند. مفرح اکبر می‌باید برترین و کاراترین این آشامیدنیهای نیروبخش بوده باشد. مفرح اکبر، در بیت، استعاره‌ای آشکار می‌تواند بود، از باده که بیمار دل را از اندوهان و اندیشه‌های آزارنده می‌رهاند.»

دریاره مفرح اکبر باید گفت: این مفرح، مفرح اعظم نیز خوانده می‌شد و پاره‌ای از داروهای ساده سازنده این مفرح عبارت بوده از: شاهتره، بادرنجبویه، گل گاوزبان، بهمن سرخ و سفید، لاجورد، تباشیر، گل مختوم، زعفران، هلیله کابلی، ابریشم، صندل، مرجان، مروارید، کهربا، یاقوت، آب به شیرین، آب سیب شیرین، گلاب و انار میخوش. خواص آن را چنین برشمرده‌اند: «معتدل است و بهترین مفرحات و موافق و معدل

جميع امزجه و شكندۀ تندى خون و رافع جميع اخلاط فاسده و صاف كندۀ خون و مقوئى حواس و اعضاى رئيسه و غيره و زيادكندۀ فهم و حفظ. برطرف مى كند اعياذ كسالت و بلادت و توحش را؛ و نفخ را تحليل مى برد و مقوئى اشتها و باه و رافع اقسام كرم و خفقان و ماليخوليا و وسواس و برسام و بغايت عجيب الفعل و جليل القدر است و چون اضافه كنند ياقوت و غيره احجار را، ناميده مى شود به معجون ياقوت»<sup>(۹)</sup>

### جوارش عود/جوارش شكر

صفحة ۱۸۲؛ چامۀ ۳۷، بيت ۹:

شاهدان از پى نُقلِ دل و جان، از خط و لب؛ بس جوارش كه زعود و شكر آميخته اند در پاره‌اى از منابع طب سنتى، مانند تحفة حكيم مؤمن، جوارش شكر و جوارش عود به عنوان دو جوارش جداگانه نقل گرديد و داروهاى ساده سازنده آنها و خواص هر کدام بر شمرده شد. در كتاب مذكور، جوارش شكر براى تسخين معده، تقويتها ضمه، رفع بلغم و رطوبت سودمند خوانده شد و كبابه، قاقلة صغار و كيار، دارچينى، زنجبيل، فلفل، زعفران، عود، فلفل و شكر سفيد از اجزاي سازنده آن ذكر گرديد. همچنين نقل شده كه جوارش عود براى تقويت معده، تخفيف رطوبات، خفقان جگر و هاضمه مفيد است و عود هندی، سنبل الطيب، سنبل رومى، مصطكى، قرنفل، هليلۀ كابلې، تخم كرفس، انيسون، پوست ترنج، زعفران، زنجبيل و شكر از عناصر سازنده آن مى باشند؛<sup>(۱۰)</sup> ولى ابن سينا در قانون تنها از گوارش عود سخن گفته است.<sup>(۱۱)</sup>

مى توان در اين بيت، «جوارش زعود و شكر» را دو گونه تعبير كرد:

۱- جوارش آميخته به عود و شكر؛ به عنوان نوعى خاص از جوارش.

۲- الف) جوارش زعود، يعنى جوارش عود يا جوارش عودى.

ب) جوارش ز شكر، يعنى جوارش شكر يا جوارش شكرى.

با توجه به تعبير دوم، در اين بيت از طرفى مى توان بين دل و خط و عود(جوارش عود) به لف و نشر مرتب قايل شد و از طرف ديگر، خط با تشبيه مضمير در تيرگى به عود همانند شده؛ و جوارش عود نيز براى تقويت دل مفيد بوده. پس مراد شاعر مى تواند چنين باشد: خط تو مانند عود است و عود براى تقويت دل سودمند است.



پس، خط تو نیروبخش دل (قوت قلب) من است. پیوند مذکور، میان جان و لب و شکر (جوارش شکر) نیز برقرار است؛ یعنی لب با تشبیه مضمّر در شیرینی به شکر مانند شده؛ و جوارش شکر نیز نیروبخش جان پنداشته شده. پس، مراد شاعر این است که، لب تو مانند شکر است و جوارش شکر نیروبخش جان است؛ پس، لب تو بخشنده جان است.

### سرسام

صفحه ۱۹۹: چامه ۳۸؛ بیت ۴۷:

تا جهان ناچه شد، از سرسام دی ماهی برست

چار مادر بر سرش توش و توان افشاندانند

به هرحال، در بیت مذکور از سرسام یاد شده، اما دکتر کزازی در این باره مطلبی مرقوم نفرموده‌اند. همچنین در صفحه ۴۵۳، چامه ۸۷، بیت ۲۲:

سرسام جهل دارند این خَرَجِبَلْتان؛ وز مطبخ مسیح نیاید جوآبشان

شاعر سرسام را دستاویز سخن خویش قرار داده؛ لیکن دکتر کزازی در توضیح این بیت نیز به شرح سرسام و کشف پیوند میان آن با جهل و خَرَجِبَلْتان و جوآب پرداخته و درباره جوآب نگاشته: «نوشیدنی بوده است نیروبخش که به هنگام بیماری می نوشیده‌اند.» ارائه چنین تعریفی از جوآب، بویژه ذکر «به هنگام بیماری می نوشیده‌اند» در جایی که شاعر آشکارا از سرسام نام برده، از ذکر توضیحی خالی است. دکتر کزازی در صفحه ۵۱۶ در باره بیت ۳ از چامه ۱۱۲:

این علت جان بین همی علت زدای عالمی، سرسام دی را هر دمی درمان نو پرداخته

آورده: «علت جان کنایه ایماست از خورشید. می‌انگارم که خاقانی از جان، با استعاره آشکار، آتش را خواسته است... علت دوم در معنی بیماری است... دی با استعاره کنایی، بیماری سرسامی انگاشته شده است.» بعلاوه، در صفحه ۵۸۸ در توضیح بیت ۳۲ از چامه ۱۲۱:

چو سرسام سرد است قلب شتا را      دوا به ز قلب شتایی نیایی

در باره سرسام سرد مطلبی مرقوم نفرموده‌اند.

به هر حال، در ابیات مذکور، قصیده‌سرای بزرگ پارسی، دانش پزشکی را بنمایه تصویرگری و مضمون آفرینی پندارهای شاعرانه خویش قرار داده و با تمسک به قابلیت‌های معناپذیر سرسام، نقشهای هنرمندانه آفریده است. ادراک تصاویر و مفاهیم نهفته در بیت‌های پیشین، بدون شناخت لازم از تعریف و تقسیم اصطلاحی سرسام میسر نخواهد بود.

سرسام واژه فارسی و مرکب از سر + سام (ورم) و در مجموع به معنی ورم سر است. این بیماری با نام علمی Meningite در زبان فارسی نیز به کار می‌رود. «مرضی است که پرده‌های دماغ و نخاع را عارض می‌شود و عبارت از التهاب فضای زیر عنکبوتیه (دومین غشای دماغی و نخاعی) است.»<sup>(۱۲)</sup> در طب سنتی سرسام دو گونه بوده: الف) سرسام سرد؛ ب) سرسام گرم.

الف) سرسام سرد: به یونانی لیترغس، یعنی فراموشی یا فراموشکاری خوانده می‌شود. در طب سنتی ورم سرد مغزی را که ماده آن بلغم یا سودا باشد، سرسام سرد گویند. این بیماری با فراموشی، سردرد سبک، تب نرم، نفس متخلخل، خواب‌آلودگی، تنبلی، پکری، نگرانی و پریشان‌گویی و... همراه است.

در طب سنتی رگزدن، گرمابخشیدن به بدن و مالیدن روغن زیتون، بوره قرمز، بذر گزنه و عاقرقرحا را بر اندام مبتلای به سرسام سرد سودمند می‌شمردند و حجامت به وسیله آتش بر پشت گردن و در گودی پشت گردن را مفید می‌دانستند و معتقد بودند باید غذای این دسته از بیماران خودآب و جوآب و امثال اینها باشد.<sup>(۱۳)</sup>

بنابراین، خاقانی در بیت:

چو سرسام سرد است قلب شتا را      دوا به ز قلب شتایی نیایی

دقیقاً سرسام سرد را نام می‌برد و می‌پندارد که قلب زمستان (ایهام: ۱- میانه زمستان ۲- قلب یا دل زمستان) به سرسام سرد گرفتار شده و برای درمان آن هم دوايي بهتر از قلب شتا، یعنی آتش یافت نمی‌شود.

با بررسی کاربرد سرسام سرد در متون نظم فارسی می‌توان دریافت که این بیماری در متون مذکور، گذشته از نام مصطلح سرسام سرد، با نامهای زیر نیز به کار رفته:

۱- به سبب این که یکی از اخلاط پدید آورنده آن، سوداست، با نام سرسام سودا یا سودایی نیز آمده است؛ چنانکه «محمد بن زکریا این نوع از سرسام را سرسام سودایی می‌خواند»<sup>(۱۴)</sup>

دماغ زمین از تف آفتاب      به سرسام سودا درآمد زخواب  
شرفنامه، ص ۴۷۳، ب ۹

خیالی که بندد عدو را عجب نی      که سرسام سوداش بحران نماید  
خاقانی، ص ۱۳۱، ب ۸

۲- به دلیل کیفیت این نوع سرسام، یعنی سردی، و سرد بودن دیمه، از آن با نام سرسام دیماهی و سرسام دی نیز یاد شده:

تا جهان ناقه شد از سرسام دیماهی برست  
چار مادر بر سرش توش و توان افشاندانند

شاعر در بیت فوق، جهان را با استعاره کنایی انسانی انگاشته که در فصل زمستان به سرسام سرد گرفتار شده و با فرا رسیدن بهار و به یاری چهار آخشیمان، توش و توان رفته را باز یافته و بهبود پیدا کرده است.

این علت جان بین همی علت زدای عالمی      سرسام دی را هر دمی درمان نو پرداخته

با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد برداشت دکتر کزازی از سرسام دی در بیت مذکور که نگاشته: «دی، با استعاره کنایی، بیماری سرسامی انگاشته شده است» درست نباشد. بعلاوه، قرینه «علت زدای عالمی» نیز نادرستی برداشت مذکور را تأکید می‌نماید و دلالت دارد بر اینکه بیمار، عالم است، نه دی. پس می‌توان

نقدی بر گزارش دشواریهای دیوان خاقانی ..... ۲۴

گفت عالم با استعاره کنایی، بیمار مبتلا به سرسام دی یا سرسام سرد پنداشته شده، و طبیعتاً خورشید یا آتش می‌تواند با گرمابخشیدن به عالم، بیماری‌اش را درمان کند. ۳- به موجب روی آورد سرسام سرد، یعنی فراموشی، آن را سرسام جهل نیز نامیده‌اند؛ اگر چه فرض تشبیه جهل به سرسام نیز می‌تواند متصور باشد:

سرسام جهل دارند این خرَجِبَلْتان؛ وز مطبخ مسیح نیاید جو آبشان

ارتباط خر با جهل و جو آشکار است؛ اما انتساب سرسام جهل به خرَجِبَلْتان به سبب فراموشکاری و پریشانی مغز بیمار است. بعلاوه - چنانکه گفته شد - در طب سنتی توصیه بر این بوده که غذای مبتلایان به سرسام سرد، جو آب یا نخود آب و امثال اینها باشد که دارای طبع گرمند. خاقانی در بیت زیر نیز از سرسام جهل یاد کرده:

هست دلش در مرض از سر سرسام جهل این همه ماخولیاست صورت بحران او  
خاقانی، ص ۳۶۶، ب ۱۲

(ب) سرسام گرم یا سرسام تیز: به یونانی قرانیطس گویند. در اصطلاح، ورم گرم مغزی را که ماده آن خون یا صفرا باشد، سرسام گرم می‌نامند.<sup>(۱۵)</sup>

زجوشیدن سر به سرسام تیز جهان کرده از روشنایی گریز

شرفنامه، ص ۱۲۹، ب ۴

«عاقبت به قرانیطس سیه روزی و اقسام اسقام هورات گرفتار آمده.»<sup>(۱۶)</sup>

## زکام بهاره

صفحه ۱۹۹: چامه ۳۸، بیت ۴۹:

مغز گردون را زکام است از دم مشکین شمال؛

کآبهاش، از مغز، بر شاخ جوان افشانده‌اند.

دکتر کزازی درباره زکام چنین نوشتند: «... مشک تیزبوی بسیار مایه زکام می‌شود. خاقانی به بهانگی نیک، پنداشته است که باد مشکبوی شمالی وزیده است؛ مغز گردون را در هم ریخته و به زکام دچار آورده است...»

در طب سنتی از زکام به تفصیل سخن رفته و یکی از اقسام آن را زکام بهار، و به تعبیر امروزی، زکام بر اثر حساسیت نام برده‌اند. این نوع زکام در فصل بهار به سبب پراکنده شدن گرده گلها و بوییدن گلها توسط آنان که دچار حساسیت‌اند، عارض می‌گردد و موجب سیلان رطوبت مغز از راه بینی می‌شود. زکریای رازی قرن‌ها قبل از اروپاییان، این نوع زکام را کشف کرده و رساله مستقلی به نام «شمیه»، درباره زکام بهار نگاشته بود.<sup>(۱۷)</sup>

در بیت مزبور، خاقانی با توجه به فصل بهار و توصیف آن، از زکام به سبب باد مشکبوی شمالی یاد کرده که اصطلاحاً زکام بهار یا زکام بر اثر حساسیت نامیده می‌شود.

#### خفقان

صفحه ۲۳۵: چامه ۴۳، بیت ۴۶:

خیک است زنگی خفقان دار کز جگر      وقت دهان گشا، همه صفرا برافکند

دکتر کزازی این بیت را چنین توضیح داده: «تشبیه از گونه رساست: خیک به سیاهپوشی دیورده و مصروع مانند شده است که بر خود می‌تپد؛ نمونه‌ای نغز از بهانگی نیک نیز به کار برده شده است: خیک سیاه چون دیورده‌گان بر زمین افتاده‌است؛ پیچ و تاب‌ی تب آلوده دارد؛ چون دهان می‌گشاید قی می‌کند و باده از دهان او برون می‌ریزد.»

در نظر پزشکان سنتی، خفقان دیگر است و صرع و دیورده‌گی، دیگر. اگر چه غشی در هر دو بیماری می‌تواند عارض گردد؛ اما این همانندی عرضی، موجب یگانگی ذاتی آن دو نمی‌شود. باری، «خفقان نوعی پریدن و تپش غیر عادی است که به قلب روی می‌آورد.»<sup>(۱۸)</sup> و هر چه که به قلب آزار رساند، می‌تواند سبب خفقان باشد. یکی از

این سببها، اخلاط چهارگانه، از جمله صفر است. بعلاوه، بعضی از انواع خفقان<sup>(۱۹)</sup>، تهوع، غش و گاه مرگ را در پی دارند.<sup>(۲۰)</sup>

بنابراین، در بیت مذکور، خیک به سبب رنگ سیاهش به زنگی خفقان دار، مانند شده است و چون ماده صفر سبب خفقان وی شده، هنگام تهوع و قی، صفر بیرون می‌ریزد.

### آبله/شراب کدر

صفحه ۲۷۱: چامه ۵۱، بیت ۴۶:

از برون، آبله را چاره شراب کدر است چون درون آبله دارید، کدر باز دهید

نگارنده گزارش دشواریهای دیوان خاقانی می‌نویسد: «کدر: نام گیاهی است که شراب آن در درمان آبله بسیار سودمند بوده است... خاقانی، همچنان دردمند و مویه‌گر، می‌گوید که شراب کدر آنان را سودمند می‌افتد که از بیرون آبله دارند و بیماریشان تنی است؛ شما را که از درون آبله دارید و درد و رنجتان تنی نیست، سودمند و کارساز نمی‌تواند بود؛ پس، آن را باز پس دهید.»

شاعر در بیت مذکور، آبله را از نظر عارض شدن به اعضای بدن به دو نوع تقسیم کرده: الف) آبله بیرونی؛ ب) آبله درونی. از نگارنده گزارش دشواریهای دیوان خاقانی می‌توان پرسید که: چرا آبله درونی، تنی و جسمی نیست؟ درست است که آبله درونی از دیدگاه علم بیان، استعاره از غم و اندوه است؛ اما در معنای قاموسی و اصطلاحی واقعاً بیماری تنی و جسمی است. در تحلیلی دقیقتر و برای نمایاندن پیوند میان معنای طبی آبله درونی و معنای استعاری آن، باید یادآور شد که آبله، علاوه بر اندام بیرونی، مانند تن و صورت و چشم و...، به اندام درونی، مثل ریه و روده‌ها نیز عارض می‌شده و از نوع بسیار خطرناک به شمار می‌رفته است. درمان هر یک تا حد زیادی با دیگری متفاوت بوده است؛ مثلاً برای درمان آبله بیرونی سعی می‌کردند تا حالت شکم بیمار مراعات گردد؛ قبض یا اسهال نبوده، بلکه ملین باشد. چون شراب کدر، ملین است، شاعر آن را چاره‌گر آبله بیرونی خوانده؛ اما اگر ریه و روده به آبله مبتلا می‌گشت، بهترین چاره، تناول چیزهای یابس و گیرنده بوده است.<sup>(۲۱)</sup> از این رو،

قصیده سرای بزرگ ادب فارسی، دارندگان آبله درونی را از نوشیدن شراب کدر باز می‌دارد و در نگاه هنرمندانه اش غمگینان و اندوه‌زدگان را به طلب چیزی وا می‌دارد که غم درون را بخشکاند.

### تم

صفحه ۳۹۳: چامه ۷۴، بیت ۳۳:

از آن‌گه که خاک درت سرمه کردم      به چشم سعادت درون، تم ندارم

دکتر کزازی معتقدند در بیت فوق «تم به معنی تاریکی است. تمک tamak و تمیک tamik، در پهلوی، به معنی تاریک است»؛ اما با توجه به قرینه سرمه به نظر می‌رسد، تم در معنی اصلی و اصطلاحی‌اش به کار رفته است. «مرضی است که بر اثر آن پرده‌ای روی سفیدی و سیاهی چشم را می‌پوشاند؛ در این پرده رگهای سرخ و درشت دیده می‌شود.»<sup>(۲۲)</sup> این بیماری با نامهای سبل و غشاوه نیز در متون ادب فارسی به کار رفته است:

خورشید را از آن سبلی نیست در دو چشم      کو چشم را ز خاک درش ساخت توتیا  
عطار، ص ۷۰۳، ب ۱۶

یک قوم را غشاوه دیدار دولتم      یک قوم را مشاطه عذرای کشورم  
صبا، ص ۳۲۹، ب ۶۸۵۵

### زحیر/صبر سقو طری

صفحه ۶۲۳: چامه ۱۲۴، بیت ۱۰۳:

روی بهی کجا بود مرد زحیر را؟ که خود      وقت سقو ط قوئش، صبر خورد سقو طری

دکتر کزازی در باره سقو طری و زحیر نوشته: «سقو طری بازخوانده به سقو طر است که صبر آن آوازه‌ای بلند داشته است. سقو طری ریخت تازی شده SOCOTORA

است که نام جزیره‌ای است، در اقیانوس هند... زحیر به معنی نالان است و مرد زحیر کنایه ایما از بیمار. سقوط با سقوط جناس مذیل می‌سازد.»  
اگر چه زحیر به معنی غم و اندوه و رنج و سختی نیز می‌باشد و در زحیر بودن، کنایه از غمناک و اندوهگین و... است:

از غم مرگ در زحیرم من      جان من باش تا نمیرم من

حدیقه، ص ۱۵۰، ب ۹

اما در بیت فوق به قرینه: ۱- روی بهی؛ ۲- سقوط قوت؛ ۳- صبرسقوطی؛ معنی اصطلاحی زحیر که نوعی بیماری است، مدنظر می‌باشد. این بیماری را پیچش نیز می‌گویند. «وجعی و حرکتی است که در معای مستقیم که متصل به مقعد است، برای رفع براز (مدفوع) محسوس گردد و از آن رطوبتی لزج مخاطی، گاه مخلوط به خون و گاه بی خون اخراج یابد.»<sup>(۲۳)</sup> این بیماری غالباً با اسهال همراه است و آن را شکم روش نیز خوانده‌اند.

سرما و خوراک ناگوار، ورم گرم یا سخت و بقایای ماده اسهالی از سببهای احتمالی زحیرند. آبها و پاشیدنیهای دارویی برای درمان زحیر مفیدند. در صورت لزوم، رگزدن شفافبخش است. ضمادهای مؤثر و خوب عبارتند از: ۱- ضماد شنبلیله و پنیرک؛ ۲- ضماد گیاه شاه افسر؛ ۳- ضماد از کلم در آب ریخته.<sup>(۲۴)</sup>

صبر: لغت عربی است و آن را صبار، صبارا، شیار، الوا و آلوس نیز گویند و به یونانی فیکرا خوانند. عصاره و بعضی گفته‌اند صمغ درختی است... صبر سه گونه دارد: ۱- صبر عربی، که از جزیره سقطره، واقع در دهنه دریای قلم و سرحد حبشه و یمن به عمل آید و آن را صبرسقوطی نیز گویند و از لحاظ ارزش و خاصیت دارویی در درجه اول قرار دارد. ۲- صبر هندی، که در درجه دوم قرار دارد. ۳- صبر سمیخانی؛ این صبر منسوب به سمیخان، شهری در بخارستان قدیم است که به صبر فارسی نیز شهرت دارد و در درجه سوم جای دارد... سودا را بیرون می‌ریزد. داروی مالیخولیا ویرقان است. اسهال می‌آورد و بهترین و سالمترین مسهل برای معده است.<sup>(۲۵)</sup>



در بیت مورد بحث، بیمار، مبتلا به زحیر و شکم روش است. از این رو، قوای به تحلیل رفته او را داروی قابض و نظایر آن می‌تواند حفظ یا تقویت نماید، نه داروی مسهل؛ درحالی که صبر، مسهلی قوی است و در میان اقسام صبر، خاصیت صبر سقوطری از همه برتر است. بنا بر این، شاعر در این بیت، صبرسقوطری را برای مرد زحیردار مضر خوانده و اورابه پرهیز از آن فراخوانده است.

## بحران

صفحه ۶۳۳: چامه ۱۲۸، بیت ۳۰:

دل این جا علتی دارد که نُضجی نیست دردش را  
هنوز آن روزنش بسته است و او بیمار بحرانی

در توضیح بیت فوق آمده: «... از روزن، به استعاره آشکار، درمان و بهبود خواسته شده است: روزن راهی است به سوی روشنایی و رهایی از تیرگی...»  
در بیت مذکور، بحران از جمله اصطلاحات طبی است که آگاهی نسبت بدان، در فهم معنای بیت، حداقل مؤثرتر از معنای لغوی «روزن» است. بحران «از کلمه یونانی مشتق شده است. یونانیان آخرین حکم قاطع دادگاه را بحران گویند... منظور از بحران، حالتی در اثنای بیماری است که سرنوشت بیمار را تعیین می‌کند؛ و اگر کلمه را بیشتر توضیح دهیم؛ باید گفت حالت بحرانی، ترازو ماندنی است که یا به سوی بهبودی میل می‌کند یا به سوی بد حالی»<sup>(۲۶)</sup>

بحران در طب سنتی از لحاظ کیفیت دو گونه بوده: ۱- بحران خوب و امیدوارکننده؛ که خود دو نوع است: الف) خوب کامل (جیدتام)؛ ب) خوب ناقص (جید غیرتام).  
۲- بحران بد و ناامید کننده؛ که این نیز دو نوع است: الف) بد کامل (ردی تام)؛ ب) بد ناقص و نیم به نیم (ردی غیر تام). انواع بحران به طور کلی عبارت است از:  
۱- بحران خوب؛ ۲- بحران بد؛ ۳- بحران کامل؛ ۴- بحران انتقالی؛ ۵- بحران خون دماغی؛ ۶- بحران ادراری؛ ۷- بحران مدفوعی؛ ۸- بحران خراجی؛ ۹- بحران همراه عرق کردن.<sup>(۲۷)</sup> بحران در بیماریهای سخت، مانند تبهای سوزان (محرقه) و مطبقة بیشتر پدید می‌آید.

نقدی بر گزارش دشواریهای دیوان خاقانی ..... ۳۰

بنابراین، مراد از بیماربحرانی در بیت مذکور، مریضی است که هنوز بیماری‌اش نضج نیافته و پخته نشده، روزن درمانش بسته است و حال او در برزخ بهبودی و بدحالی گردان می‌باشد و چون بحران با نشانه‌هایی از قبیل: آشفتگی و اختلال عقل، پریشانگویی، غشی، بیقراری، سیاه و سفیدشدن چشم و... همراه است؛ بحرانی، گاه کنایه از دیوانه و سودایی نیز به کار رفته:

باش در این خانه زندانیان      روزن و در بسته چو بحرانیان

مخزن الاسرار، ص ۱۲۴، ب ۲



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### پی‌نوشتها

- ۱- میرجلال‌الدین کزازی، گزارش دشواریهای دیوان خاقانی، نشر مرکز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰.
- ۲- حمیدالدین ابوبکر عمر بلخی، مقامات حمیدی، تصحیح رضا انزابی‌نژاد، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۷۳.
- ۳- ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری، هدا المتعلمین فی الطب، به اهتمام جلال متینی، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳۴۴، ص ۴۵۵.
- ۴- میرزا مهدیخان استرآبادی، دره نادره، به اهتمام سیدجعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۶، ص ۶۷۳.
- ۵- سیداسماعیل جرجانی، ذخیره خوارزمشاهی، به کوشش سعیدی سیرجانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۵۷.
- ۶- ر ک: ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری، همان کتاب، ص ۴۵۶.
- ۷- ام‌الصبیان یا ام صبیان: در لغت به معنی مادر کودکان است. در باورشناسی مردم شهرهای مرکزی و مناطق جنوب ایران، موجودی افسانه‌ای و در قالب زنی با پستانهای متعدد یا جفتی پستان درشت روی شکم است که به سراغ بچه‌ها می‌رود و آنان را به غش و تشنج مبتلا می‌گرداند. در طب سنتی بیماری است که به کودکان عارض می‌گردد و آن را صرع کودکان یا صرع بچگانه می‌خوانند و سبب آن، افزونی خلط صفرا یا سوداست.
- ۸- ر ک: ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، قانون در طب، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هه‌ژار)، دوره پنج جلدی، انتشارات سروش، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲، ج ۳، بخش ۱، ص ۱۴۷.
- ۹- سیدمحمد مؤمن تنکابنی، تحفه حکیم مؤمن، کتابفروشی محمودی، تهران، بی‌تا، ص ۴۳-۱۰.
- ۱۰- ر ک: همان کتاب، ص ۹۹۴ و ۹۹۵.
- ۱۱- ر ک: ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، همان کتاب، ج ۵، ص ۳۲۳ و ۳۲۷.
- ۱۲- محمد معین، فرهنگ فارسی (متوسط)، دوره شش جلدی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۴، ذیل مننژیت.

۱۳- ر ک:

(الف) ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، همان کتاب، ج ۳، بخش ۱، ص ۹۵-۹۷.

(ب) سیداسماعیل جرجانی، همان کتاب، ص ۲۹۵.

(ج) ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری، همان کتاب، ص ۲۳۶-۲۳۹.

۱۴- ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری، همان کتاب، ص ۲۳۹.

۱۵- ر ک:

(الف) ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، همان کتاب، ج ۳، بخش ۱، ص ۸۴-۸۶

و ۹۳.

(ب) سیداسماعیل جرجانی، همان کتاب، ص ۲۹۱-۲۹۲.

۱۶- میرزا مهدیخان استرآبادی، همان کتاب، ص ۹۶.

۱۷- حسن تاجبخش، تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران، دوره دو جلدی، انتشارات

سازمان دامپزشکی کشور با همکاری انتشارات دانشگاه تهران، تهران، جلد اول:

بهمن ۱۳۷۲، جلد دوم: اسفند ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۶۰۱.

۱۸- ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، همان کتاب، ج ۳، بخش ۱، ص ۵۳۲.

۱۹- خفقان به دو نوع اصلی تقسیم می شده: الف) خفقان گرم؛ ب) خفقان سرد؛ اما

از دیدگاه سببها نیز به نامهایی خوانده می شد؛ مثل خفقان صفرایی، سودایی و ...

۲۰- ر ک: ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، همان کتاب، ج ۳، بخش ۱، ص ۵۳۲-۵۴۲.

۲۱- ر ک: همان کتاب، ج ۴، ص ۲۰۰-۲۰۴.

۲۲- ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی، همان کتاب، ص ۱۵۵؛ و نیز ر ک:

(الف) منوچهر امیری، فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار یا تحقیق درباره کتاب

الابنیه عن حقایق الادویه، موفق الدین ابومنصور علی الهروی، انتشارات بنیاد

فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳، ص ۲۵۴.

(ب) ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، همان کتاب، ج ۳، بخش ۱، ص ۲۲۹-۲۳۰.

۲۳- محمد حسین بن محمد هادی العقیلی العلوی، چاپ سنگی، ص ۵۶۹.

۲۴- ر ک: ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، همان کتاب، ج ۳، بخش ۲، ص ۴۳۵-۴۳۷.

۲۵- ر ک:

الف) محمدحسین عقیلی خراسانی، مخزن الادویه، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۵۶۴-۵۶۵.

ب) ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، همان کتاب، ج ۳، بخش ۲، ص ۲۸۶-۲۸۷.  
ج) علی زرگری، گیاهان دارویی، دوره پنچ جلدی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۵۰ و ۶۱۱.

۲۶- ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، همان کتاب، ج ۴، ص ۲۳۰ و ۲۲۳.

۲۷- ر ک:

الف) ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری، همان کتاب، ص ۷۱۵-۷۱۶.  
ب) ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، همان کتاب، ج ۴، ص ۲۲۳ و ۲۴۵.



### منابع و مأخذ

- ۱- ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله: *قانون در طب*، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هه ژار)، دوره پنج‌جلدی، انتشارات سروش، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲.
- ۲- الاخوینی البخاری، ابوبکر ربیع بن احمد: *هدای المتعلمین فی الطب*، به اهتمام جلال متینی، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳۴۴.
- ۳- استرآبادی، میرزամهدیخان: *نُزّه نادره*، به اهتمام سیدجعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۶.
- ۴- امیری، منوچهر: *فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار یا تحقیق در باره کتاب الابنیه عن حقایق الادویه*، موفق‌الدین ابومنصور علی‌الهروی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳.
- ۵- بلخی، حمیدالدین ابوبکر عمر: *مقامات حمیدی*، تصحیح رضا انزابی‌نژاد، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲.
- ۶- تاج‌بخش، حسن: *تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران*، دوره دو جلدی، انتشارات سازمان دامپزشکی کشور با همکاری انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول: بهمن ۱۳۷۲، جلد دوم: اسفند ۱۳۷۵.
- ۷- جرجانی، سیداسماعیل: *نخیره خوارزمشاهی*، به کوشش سعیدی سیرجانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵.
- ۸- خاقانی شروانی، افضل‌الدین: *دیوان اشعار*، تصحیح ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوآر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۸.
- ۹- خواجه کرمانی، جمال‌الدین ابوالعطا محمود بن علی: *دیوان اشعار*، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، انتشارات پاژنگ، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۰- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن یوسف کاتب: *ترجمه مفاتیح العلوم*، ترجمه حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۱- زرگری، علی: *گیاهان دارویی*، دوره پنج جلدی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۰.
- ۱۲- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین: *دیوان غزلیات*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، دوره دو جلدی، انتشارات سعدی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۷.

۱۲- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم: ، تصحیح

مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۸.

۱۴- صبا، فتحعلیخان سیداحمد: *دیوان اشعار*، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران،

۱۳۴۹.

۱۵- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین: *خسرونامه*، تصحیح احمد سهیلی خوانساری،

کتابفروشی زوآر، تهران، بی تا. همو: *دیوان اشعار*، تصحیح تقی تفضلی، انتشارات

علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۶.

۱۶- العقیلی العلوی، محمد حسین بن محمد هادی: ، چاپ سنگی.

۱۷- عقیلی خراسانی، محمدحسین: *مخزن الادویه*، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی،

تهران، ۱۳۷۱.

۱۸- کزازی، میرجلال الدین: *گزارش دشواریهای دیوان خاقانی*، نشر مرکز، چاپ دوم،

تهران، ۱۳۸۰.

۱۹- معین، محمد: *فرهنگ فارسی (متوسط)*، دوره شش جلدی، انتشارات امیرکبیر،

چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۴.

۲۰- مؤمن تنکابنی، سیدمحمد: *تحفه حکیم مؤمن*، کتابفروشی محمودی، تهران، بی تا.

۲۱- نظامی گنجوی، ابومحمدالیاس بن یوسف: *کلیات*، به اهتمام وحید دستگردی،

دوره سه جلدی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳.

( )

( )

( )

( )

( )

( )

( )

( )

( )

( )

( )

( )

